



محترم جنرال خلیل الله  
سکندری اورکزی

دوستان مهربان در دیار غربت!

اخیراً مجموعه از اشعار و سروده های زیبا در دوران غربت و آواره گی اثر جناب محترم تیمورشاه تیموری تحت عنوان « تراوش کوتاه از عمر دراز » که دومین اثر هنری این شاعر زیبا کلام و شیرین سخن بوده در شهرک زیزن کشور آلمان به زیور طبع آراسته و بدسترس هموطنان قرار گرفته است ، از اثر لطف بیکران شان نسبت به اینجانب ، خوشبختانه یک جلد از ایشان بطور تحفه دریافت نموده ام ، که قلباً از اهدای آن ابراز امتنان مینمایم.

باید اضافه نمایم که عالیقدر محترم تیمور شاه خان تیموری از جمله حقوقدانان دانشمند و مامورین با کفایت دولت افغانستان بوده و در وزارت عدلیه افغانستان بخصوص در سمت خرنوال قوای پولیس افغانستان مصدر خدمات شایسته و عادلانه برای هم میهنان عزیز شده اند.

اولین اثر هنری محترم تیمورشاه تیموری تحت عنوان ( کابل این پیکر خونین ) که حاوی اشعار وطنی و مقاومت است طی سال 2003 م طبع و نشر گردیده که هموطنان عزیزازین سروده های نغز و زیبا به تازه گی گلها قبلاً مستفید گردیده اند.

محترم تیموری از روشنفکران و مردمان اصیل و نجیب کابلیان قدیم بوده پدر مرحوم شان صوفی محمد شاه خان نیز قریحه شعری داشته حتی در سن کهولت و پیری سرشار از استعداد و ارائه اشعار نغز و لطیف بوده اند.

اینجانب در حالیکه طبع این اثر زیبا را برای این شاعر چیزفهم ، با درد و مترقی افغانستان تبریک گفته و ضمناً از بارگاه ایزد لایزال طول عمر بیشتر طبعاً با صحتمندی و خوشبختی مجموع فامیل نجیب شان تمنا نموده یک نمونه از شعر زیبای آنرا در حصه وطن برای هموطنان مهربان پیشکش می نمایم:

## «ای وطن»

کرگسان ره برده اندر کوهسارت ای وطن  
لاشخوران کثیف نا بکارت ای وطن  
مفتخواران درنده حلقه دور گردنت  
این طفیلی ها همیشه در کنارت ای وطن  
میزنند و میدرندومیخورند و می برند  
گرگهای فتنه گر دار و نداشت ای وطن  
ریشداران شریعت راه کج پیموده اند  
جوی خون جاریست در کنج و کنارت ای وطن  
ناله ها سر میزند از سینه های نا امید  
ضجه بیچارگان در هر دیارت ای وطن  
میشود جان هزاران مردم از قالب برون  
این همه اولاد و احفاد صغارت ای وطن

گوش مسکونین عالم را به زاری کر کند  
ناله های مادران داغدارت ای وطن  
جان فدای عزت و شان و وقار مردمت  
کی بود آرامی لیل و نهارت ای وطن  
این چه بدبختی بیامد از قضا بر ما پدید؟  
زین ربا نیها و حامد ها بکارت ای وطن  
گر همین آشی که میبینیم با این کاسه ها  
روز های بدتری در انتظارت ای وطن  
تیموری یک قطره ناچیز از دریا بگفت  
بحر موج است بر درد بی شمارت ای وطن

## « ای شیخ »

تیموری:

عکس العمل در مقابل قانون احوال شخصیه شیعیان پیشنهاد شیخ آصف محسنی

ای شیخ که صد پیچ به دستار نمودی  
صد پیچ دگر در ره احرار نمودی  
مردم همه در خانه به همخوابه غنوده  
در بستر ایشان تو سر مار نمودی  
عشق است و محبت که دهد نور جهان را  
تاریکی ظلمت چو شب تار نمودی  
گر محتسبی بر سر بازار روان باش  
این خانه مردم ز چه اخبار نمودی  
نوکر شدی و گوش به حرفش بنهادی  
این تفرقه از چیست که در کار نمودی  
زنها همه خوبند و خلیق اند و شریفند  
آیا ز چه رو قصد به پیکار نمودی

زن که همه خلق جهان زاده اویست  
از عظمت و از حرمتش انکار نمودی  
گویند که در مسند تدریس دیانت  
با دختر نابالغه آن کار نمودی  
کرزی که ضعیف است به کردار و به گفتار  
بیچاره به ضعف خودش اقرار نمودی  
شک نیست که جمعیت ابنای وطن را  
زین تحفه نا خواسته بیزار نمودی

اثر تیمور شاه تیموری:-  
یک قسمت از ترجیح‌بند «یادی از کابل»

آمد بهار و موج گل از هر طرف دمید  
مرکوب خسروانه ز مشرق سر رسید  
خوشنود مردمان ز خوشی نعره میزنند  
که ایام درد و رنج و الم گشت ناپدید  
اما وفور یأس بر امید چیره شد  
یاران پر امید همه گشت نا امید  
دیو نفاق چو ابر سیاه بر فگند  
از هر طرف صدای من و تو بشد پدید  
مردان عالم متبحر به روزگار  
شمشیر برکشیده برادر کند شهید  
زین رو عذاب دیده مسلمان داغدار  
آواره هر طرف شد و هر سوی سر کشید  
در هر کنار و کنج جهان تا که بنگری  
افغان بی پناه به هر کوی و در رسید  
افغان با کرکتر و با عزت و وقار  
در ملک این و آن به روالی بیارمید

تاراج گشت و شهر و بسی خانه ها بسوخت  
زین مردم بلا کشیده بدتر کسی ندید  
آن شهر با وقار و نگین پر افتخار  
مجروح و پرشکسته بخاک و بخون تپید  
ای کابل عزیز ز جان دوست دارمت  
ای مهد آریان بخدا میسپارمت  
کابل بگو برای چه بی پا و سر شدی  
خاکم بسر ز بهر چه؟ خاکت بسر شدی  
کانون علم بودی و عرفان نمود تو  
اکنون چرا؟ بی معرفت و بی هنر شدی  
با عز و اعتبار بودی و داشتی وقار  
بی عز و اعتبار و بی شان و فر شدی  
گویند کوکنار بکشتی ز حد فزون  
در کشت کوکنار بسی نامور شدی  
اولاد دوستدار وفادار صادق  
در شهر و هر دیار به عزم سفر شدی  
موزیم تو بود یکی گنج بی بها  
آثار باستان عرضه به بازار زر شدی  
نی باغ و بوستان بدیار تو نی بهار  
پژمرده و نحیف چو یک مشت پر شدی  
الحاصل آنچه بودی تو امروز نیستی  
در دست این و آن به زیر و زیر شدی  
ای کابل عزیز ز جان دوست دارمت  
ای مهد آریان بخدا میسپارمت

بالحترام فائقه:

جنرال خلیل الله سکندری اورکزی - کوپن هاگن - دنمارک دوهم ماه جدی سال 1394  
مطابق بیست و سوم ماه دسمبر سال 2015 م